

اجباراً قطعاً نباید هیچ حزبی داخل شوند
و در امور سیاسی مداخله نمایند. «حضرت عبدالبهاء»

آهنگت بدیع

مخصوص جامعه بهائی است

شماره مسلسل ۲۱۱

شهرالشیخیه شهرالعلم ۱۲۱ بدیع
مجموعه ۱۳۴۳
اکتبر ۱۹۶۴

شماره ۲ سال ۱۳

فهرست

صفحه	
۲۸۱	۱- لوح مبارك حضرت عبدالبهاء جل شانه
۲۲۵	۲- پاره ای نکات در تربیت نسونهالان
۱۳۲	۳- نمونه هائى از آثار ادبى بهائى (قسمت دوم)
۲۳۴	۴- خاطراتى از حضرت ورقه مبارکه علیا
۲۴۲	۵- مصطفی بیک کردی (شعر)
۲۴۹	۶- استاد اسمعیل عبودیت (قسمت اول)
۲۵۰	۷- عکسهای تاریخی
۲۵۴	۸- شهادت ملا بابائی
	۹- جلسه دوستداران آهنگ بدیع

عکس روی جلد - قسمتی از نمای خارجی ساختمان جدید مدرسه ملی تابهستانه
در حدیقه الرحمن (طهران)

هوانه

ای نورسیدگان بهائیان و طالبان علم و عرفان انسان را امتیاز از حیوان بچند مرتبه

اول صورت رحمانیت است مثال نورانیت چنانچه در تورات میفرماید لعن علی انما علی

صورتنا و مثالنا این صورت رحمانیت عبارت از جمعیت صفات کمالیه است که

انوارش از شمس تحقیق جلوه برحقائق انسانیته نماید و از اعظم صفات کمالیه علم و دانائی است

پس باید شب و روز بکوشید و سعی ملین مبذول دارید و آرام نگیرید تا از جمیع علوم و فنون ^{نصیب}

موفور یابید و صورت رحمانیت از شمس تحقیق تجلی بر برای ای عقول و نفوس نماید عبد البهارا

آرزو چنان که هر یک از شما در مدارس علوم معتمد اول شمرده شوید و در دبستان تحقیق

و معانی سر و قدر دانائی گردید و علیکم البهار الابھی ع ع

پاره‌های نکات تربیت نونهالان

ع- صائیان

اهمیت تعلیم و تربیت در دیانت بهائی — نقش خانواده در تربیت — خانواده و درس اخلاق — ۲ ساعت در مقابل ۱۶۶ ساعت — حیات بهائی در خانواده — مسئولیت مادران در تربیت اطفال — وظیفه سنگین خانواده — نقش دوست و رفیق — تأثیر کتب و مجلات و سینما — هدایت نیروی محرکه جوانی — نظری به تاریخ و نقشه دهساله — عضویت در تشکیلات — توجه برشته های هنری و ورزشی — آزادی و محدودیت کودکان .

در این ایام که پس از تعطیلات تابستانی بار دیگر کلاسهای درس اخلاق افتتاح میشود و اطفال و نوجوانان بهائی به کلاسها روی میآوردند مسائلی چند درباره امر مهم تعلیم و تربیت با پدران و مادران عزیز در میان میگذاریم .
در هیچیک از ادیان گذشته باندازه دیانت بهائی به تعلیم و تربیت اهمیت داده نشده است .

حیاتی بودن این امر مهم از دستورات موکده جمال اقدس ابهی در کتاب مستطاب اقدس و سایر الواح و تواقیع متعددی که از کلک اطهر مرکز میثاق و حضرت ولی امر الله صادر شده بخوبی واضح و مشهود است حضرت بهاء الله میفرمایند "حزب الله را وصیت میفرماید به تربیت اولاد اگر والد در این امر اعظم که از قلم مالک قدم در کتاب اقدس نازل شده غفلت نماید حق پدری ساقط شود و لدی الله از معقرین محسوب" و نیز حضرت مولی الوری چنین میفرمایند "در نزد یزدان اعظم پرستش و عبادت، تربیت کودکان است بآداب کمال انسانیت و ثوابی اعظم ازین تصور نتوان نمود"

"تربیت اطفال زکور و اناث از اعظم اساس این امر بدیع و نباء عظیم است"

تعیین سهم الارث برای طبقه معلم —
 حکم تعلیم و تربیت عمومی و اجباری نیز مؤید
 این مطلب است در دیانت بهائی تعلیم و
 تربیت اطفال اجباری است و این خود یکی از
 دلائل اهمیت این امورات . حضرت —
 عبدالبهاء میفرماید " در این دور بدیعی
 تعلیم و تربیت امر اجباری است نه اختیاری
 یعنی بر پدر و مادر فرض عین است که دختر
 و پسر را بنهایت همت تعلیم و تربیت نمایند
 اگر در این خصوص قصور کنند در
 نزد رب غیور مأخوذ و مذموم و مدحورند و این
 گناهی است غیر مغفور . . . "

از عوامل مهمه ای که در تربیت اطفال مؤثر
 میباشد . " خانواده " است و شك نیست
 محلی که اطفال باید در آن از کودکی بآداب
 و خصائل بهائی پرورش یابند محیط خانوائی
 است و این پدران و مادرانند که باید با اهمیت
 مسئولیتی که در قبال تربیت اطفال خود دارند
 واقف باشند و کلیه اعمال و افعال و گفتار خود را
 با اصول حیات بهائی انطباق دهند و در تمام
 احوال این نکته را متذکر باشند که کوچکترین
 حرکات و سکنات آنها اعم از خوب یا بد در روحیه
 اطفالشان مؤثر است .

× × ×

هیچ پدر و مادری تنها باطمینان اینکه
 طفل خود را هفته ای دو ساعت بکلاس درس

اخلاق میفرستند نمیتواند از مسئولیت مهم
 تربیت روحانی طفل شانه خالی کند چون
 منشاء و مبداء تربیت خوب یا بد اطفال در
 خانواده است و اگر خدای نخواستہ پدر یا
 مادری در این امر مهم قصور کند مسلماً گناهی
 نابخشودنی مرتکب شده است و بفرموده مبارک :
 " در نزد رب غیور مأخوذ و مذموم و
 مدحورند "

نکته ای را که هر پدر و مادری باید از نظر
 دور ندارد اینست که طفل او فقط دو ساعت
 در هفته بدرس اخلاق می رود ولی ۱۶۶ ساعت
 ایام هفته را در محیطی غیر از کلاس درس
 اخلاق یعنی در خانواده و مدرسه و کوچه و بازار
 میگذراند و اجرای عمل دروسی را که طی دو
 ساعت آنهم بصورت نظری در کلاس درس اخلاق
 القا میشود بصده پدر و مادر است یعنی
 باید طفل را وادار نمود تا آنچه را که معارف
 امر باومی آموزد طی زندگی روزمره عمل نماید
 تا بلکه وی گردد .

فی الواقع " خانواده " باید عامل اجرای
 دستورات مبارکه ای باشد که در کلاسهای درس
 اخلاق تدریس میگردد .

پدر و مادر باید در خانواده برای
 اطفال خود مثل اعلی و نمونه اجلای یک فرد
 بهائی باشند و " حیات بهائی " را در محیط
 خانه بوجود آورند تا اطفال مصادیق کامل تعلیم

دنیا را تعیین میکنند بقول خانم پروین اعتصامی

اگر فلاطن وسقراط بود هاند بزرگ

بزرگ بوده پرستار خردی ایشان

× × ×

محیط در تربیت کودکان بسیار مؤثر است . متأسفانه محیط کنونی چندان مطلوب نیست بنابراین در این ایام مسئولیت پدران و مادران بهائی فوق‌العاده سنگین تر است زیرا باید بنحوی کودکانرا به اخلاق و آداب بهائی تربیت کنند که محیط آلوده خارج در آنان تأثیر نکند .

دوست و رفیق نیز در تربیت اطفال یکی از عوامل بسیار مؤثر است پدران و مادران دانا همیشه باید به اطفال خود توصیه کنند که دوستان و معاشران خود را از بین اطفال بهائی و یا لا اقل از میان کسانی که به حسن اخلاق و رفتار اشتها دارند برگزینند زیرا بفرموده مبارک: "... مجالست اشرار نور جانرا بنار حسابان تبدیل نماید ..."

× × ×

تأثیر مطالعه کتب و مجلات و همچنین مشاهده فیلم در تربیت اطفال افکار ناپذیر است . پدران و مادران باید اطفال خود را در انتخاب کتب مفید و سودمند هدایت کنند و اگر خود اطلاعاتی در این زمینه ندارند از کسانی که در این مورد صاحب نظرند کسب

و تربیت بهائی شوند .

روح صفا و صمیمیت تفاهم و یکرنگی الفت

و محبت صراحت و صداقت و آرامش و اعتماد -

آنطور که طی آثار مبارکه در کلاسهای دروس اخلاقیه با اطفال می‌آموزیم باید در قالب افراد خانواده بهائی متجسم باشد و پدران و مادران این اصول عالی را بدون استثنا با آشنا و بیگانه مرعی و مجری دارند تا اطفال نیز از آنان پیروی کنند .

تکالیف فردی از قبیل نماز و روزه و دعا و مناجات و نظافت و امثالها از جمله اموری است که پدر و مادر ضمن انجام آن باید اطفال خود را با اجرای آنها تشویق کنند .

هرگاه چنین شد میتوانیم بگوئیم زحمات مربیان درس اخلاق هدر نرفته و نتیجه مطلوبی از آن حاصل خواهد شد .

در تربیت اطفال مسلماً وظیفه مادر سنگین تر است و اینکه در بیانات مبارکه تربیت دختران لازمتر از پسران شمرده شده بهمین علت است طبق بیان حضرت مولی‌الوری "... بنات وقتی آید که مادر گردند و اولاد پرورشند و اول مرئی طفل مادر است ..."

این ضرب‌المثل که میگوید: "مادر بسا یک دست گهواره و بادست دیگر دنیا را تکان میدهد..." واقعا صحیح است زیرا این مادرانند که با تربیت اطفال خود سرنوشت

آهنگ بدیع

چگونه در اقطار شاسعه جهان در صحاری و براری و جزایر بعیده علمدار هدایت من علی الارض شدند و بفتوحاتی نائل شدند که چشم ابداع تاکنون نظیر آنرا ندیده بود .

این معنی مؤید هدایت صحیح نیروی محرکه جوانی است که در اطفال و نوجوانان وجود دارد و اگر براه درست راهبری گردد مسلماً نتایج مطلوبه خواهد داشت .

یکی از این راهها هدایت آنان بعضویت در تشکیلات از قبیل کلاسهای درس اخلاق و هیئت‌های مخصوص جوانان است تا علاوه بر اینکه در محیطی سالم صرف وقت میکنند از کودکی به خدمت در تشکیلات بهائی و شرکت در کارهای دسته جمعی عادت کنند .

از وسائل دیگری که نیروی اطفال و نوجوانان را میتوان بدان مصروف داشت و نتیجه خوب گرفت توجه برشته‌های مختلفه و هنرهای ظریفه مانند موسیقی — نقاشی مجسمه سازی و امثال آنست و فعالیت‌های ورزشی نیز از جمله فعالیت‌های مفیده میباشد .

× × ×

یکی از مسائل مهم مسئله آزادی عمل کودکان و نوجوانان است .

سابقاً پدران و مادران فکر میکردند کودک خوب و خوش اخلاق باید مانند بره مطیع چون موربی آزار باشد و در منزل و مدرسه بقیه در صفحه ۲۵۶

اطلاع نمایند و نیز آنان را از مشاهده فیلم‌های نامتناسب جداً منع کنند و بدین فیلم‌های اخلاقی ترغیب نمایند .

× × ×

مسئله‌ای که هر پدر و مادر بهائی باید از نظر دور ندارد اینست که اطفال و نوجوانان بر حسب اقتضای طبیعی و وجود نیروی محرکه جوانی میخواهند قوای فعاله بدنی و فکری خود را در محلی بکار برند و هرگاه بسوسیلله اولیاء یا مربیان هدایت نشوند ای بسا گمراه شده براههای ناپسند کشیده میشوند .

همانطور که یک مهندس کاردان از نیروی محرکه برق برای بکار انداختن موتور هسا استفاده صنعتی میکند پدر و مادر و مربی دانا نیز باید با استفاده از این قوه محرکه آنرا در مجراهای صحیح بکار اندازند .

معطوف داشتن نظر اطفال و نوجوانان بخواندن سرگذشت جوانان برگزیده تاریخ امر یکی از جهاتی است که همواره باید در نظر والدین و مربیان باشد زیرا این سرگذشت‌ها که غالباً جنبه قهرمانی و افسانه‌ای دارند در روحیه جوانان و برانگیختن آنان در جهات مطلوب بسیار مؤثر است .

در دوره نقشه دهساله بسیاری از جوانان ما که بیش از بیست و چند سال نداشتند عاشقانه قیام بهجرت کردند و دیدیم که

نمونه‌هایی از آثار ادبی بهائی

قسمت دوم

محمدعلی فضی

مینماید. و اسرار حقائق پرشقائق بستان عشق می‌بخشد. و دقائق رموز و رقائق آنرا در صدر عشاق و دیعه میگذارد. بقسمی عنایت در این ساعت فرموده که روح القدس بغایت حسرت میبرد - قطره را امواج بحری داده و ذره را طراز خورشیدی عنایت نموده. الطاف به مقامی رسیده که جعل قصد نافه مشک نموده و خفاش در مقابل آفتاب مفرگزیده مردگانرا به نفعه حیات از قبور جسد مبعوث نموده و جاهلانرا بر صدر علم منزل داده و ظالمانرا بر فراز عدل محل معین نموده و عالم هستی بجمیع این عنایات حامله گشته تاکی اثر این عنایت غیبی در خاکدان تراپی ظاهر شود و تشنگان از پا افتاده را بکوش زلال محبوب رساند. و گمگشتگان صحرای بعد و نیستی را بسرداق قرب و هستی معشوق فائز گرداند و در ارض قلوب که این حبه های قدس انبات نماید و از ریاض نفوس که شقایقهای حقایق غیبی بشکفتد. باری نه چنان سدره عشق در

اینک چند فقره از آثار والواج مبارک که میتوان انرا بعنوان نمونه یک سبک و رویه بسیار عالی سرمشق قرار داده و از آن اسلوب الهی تاسی نمود تقدیم خوانندگان عزیز میشود:

"الله اکبر بیان که باین مقام رسید راعده روحانی از صبح صمدانی مرور نمود و صبای - صبحگاهی از مدینه سبای لایزالی وزید و اشارتش جان را بهسارت تازه بخشید و روح را فتوحی بی اندازه بساط جدیدی مبسوط نمود و ارمغان بیشمار بیکران از آن یار بی نشان آورد که خلعت زکات از قد لطیفش بسی قاصر است و در آء بیان از قامت منیرش بس کوتاه بی لفظ رمز معانی کشف مینماید و بی لسان اسرار تبیان میگوید و بلبلهای شاخسار هجر و فراق را ناله و افغان میآموزد. و قاعده و رسوم عشق و عاشقی و رمز دلدادگی تعلیم مینماید و گلهای بدیع رضوان قرب و وصال را رسم دلبری و آداب عشوه گری تلقین -

سینای حب مشتعل شده که با بهای بیافریده
گردد و یا تمام پذیرد . عطش این حوت را
بحسور نشانند و این سمندر ناری جز در نثار
روی یار مقرر نگزینند پس ای برادر سراج روح
را در ششگاه قلب بدهن حکمت برافروز و بزجاج
عقل حفظش نما تا نفسهای انفس مشرکه آنرا
خاموش نکند و از نور باز ندارد . " (۱)

و نوز لوح مبارک شکر شکن از قلم مبارک
حضرت بهاء الله در ایام توقف بفداد یک نمونه
بسیار عالی از ادبیات امری است که قسمتی
از آن صحیفه نورا در اینجادرج میشود :

" هو العلی العالی الاعلی "

"شکر شکن شوند همه طوطیان هند"

زین قند پارسی که به بنگاله میروند
مکتوب آنجناب بر مکن فنا واصل و بر مخزن
تسلیم و رضا وارد و آنچه مسطور شد منظور
گشت و هر چه مذکور آمد صحیح و درست و لکن
محبان کوی محبوب و محرمان حریم مقصود
از بلا پروا ندارند و از قضا احتراز نجویند از
بحر تسلیم مرزوقند و از نهر تسنیم مشروب رضای
دوست را بد و جهان ندهند و قضای محبوب
را بغضای لا مکان تبدیل ننمایند زهر بلیاترا
چون آب حیات بنوشند و سم کشنده را چون
شهد روح بخشنده لا جرعه بیاشامند و در

صحراهای بی آب مهلك بیاد دوست مواجند
و در بادیه های متسلف بجان فشانی چالاک
دست از جان برداشته اند و عزم جانان نموده
چشم از عالم بر بسته اند و بجمال دوست گشوده
جز محبوب مقصودی ندارند و جز وصال کمالی
نجویند بپر توکل پرواز نمایند و بجناب توسل
طیران کنند نزدشان شمشیر خونریز از حریر
بهشتی محبوبتر است و تیر تیز از شیرام مقبولتر
زنده دل باید در این ره صد هزار تا کند در
هر نفس صد جان نثار . . . الخ

یک نمونه دیگر از ادبیات عالی امر توقیعی
است که از قلم مبارک حضرت عبدالبهاء در ایام
جوانی و اوقات توقف در بغداد هنگام حرکت
موکب مبارک حضرت بهاء الله و همراهان به
اسلامبول مرقوم فرموده اند و اینک قسمتی از
آن زینت بخش این صفحات میگردد .

" هو العزیز القدیم در این وقت که
بلبل گلزار بقا قصد آشیان وفا نموده و شاهد
انجمن عاشقین عزم دیار قسطنطنین فرموده
تا از شاخسار دارالسلام بفداد با آشیان -
دارالسلام اسلامبول برپرد و از این مرز و بوم
بخسپه و دیار روم شتابد و در آن گلستان -
بیدایع الحان قدس تغنی فرماید که شاید
انفس تراپی از مقر فانی بر پرند تا در ظل
همای حقیقی مقرر گزینند و چون اطیبار عرشی
به گلشن باقی طیران نمایند این عبد فانی

آهننگ بدیع

شریعت الله را بر مدعیان مکشوف نمود و سطوت
قدیمه را در انظار جهانیان از خواص و عوام جلوه
داد عنقریب کل شهادت دهند که بهائیان
کاسر اصنام او همانند از تعصبات جاهلانسه
فارغ و آزاد . هوشمند و غیورند و توانا و مقتدر
بادرایت و کفایتند و خیرخواه دولت و ملت .

پرنشئه و نشاطند و از پیشرفت مقاصدشان پر
بهجت و انبساط . مستمد از روح فیاضند و
متکل بر امدادات متتابعه حضرت بی نیاز .
عده شان یوما فیوما درازد یاد و انفاس مسکینه
قدسیه شان آنا فآنا در انتشار . در اکثر اقالیم
با روحی پرفتوح چون فارسان دلیر بنسخیر
قلوب و تطهیر اخلاق و تزکیه نفوس مأنوس .

حاملین پیام نجاتند و رافعین خیمه وحدت عالم
انسان . در شرق و غرب عالم پیروان اسم اعظم
چون اعضاء و جوارح یک تن متحد و مرتبط . و
در ظل نظم اعظم به تمهید سبیل و تأسیس مدنی

بی مثل مشغول . عنقریب زمام امور را بدست
گیرند و علم استقلال حقیقی را علی رؤس الاشها
برافرازند و شوکت و سطوت دیرینه را در انظار
اهل مکر و حسد و ظلم و ارتیاب مکشوف و مشهود
سازند سنریم آیاتنا فی الافاق وسیع علم —
الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون ."

حضرت بهاء الله جل اسمه الاعلی در
الواح مبارک زبان پارسی را نورا و زبان عربی
را فصیحی نامیده و از هر دو لسان تمریف

خامه را بامداد قرین نموده که شاید از تلاقی
این دو ناله جانسوز فراق از عالم دل و جان
به عالم ظهور و بیان پیوند و نص از یسم
اشتیاق بافاق مترشح گردد تا از این رشحات
محبت قلوب محبان در غرورش آید و از این آتش
جگرسوز هجران دلهای دوستان بجوش آید
ولیکن چه توان نمود که قلم را این الم درخور
نه والواح را این الحاح و سعتی نه زیرا که هر
عالمی بیش از قدر و اندازه خود تحمل ننماید
و از عهد بهرنیاید البته دریا های بی پایان
عشق در شهرهای امکان جاری و ساری نشود
و ارواح قدسیه لا مکان در قالب مکان ننگجد
پس خوشتر آنستکه ابواب لسان را از عالم مجاز
بریندیم و لب و زبان حقیقت پردازیم و از عرصه
الفاظ به فضای جانفزای عوالم معنی پرواز
نمائیم .

تا تویی لب این زمان من نو بنو

رازهای کهنه گویم شنو
البته این عالم خوشتر و دلکشتر است از عوالم
دیگر زیرا که قاصد این مقصد ممنوع نگردد و فیض
این سحاب مقطوع نشود بلکه در مرور ایام و
دهور این بیک معنوی در سیر و سلوک است
و این هد هد سبای قدس در بشارت و سرور ..."
یک نمونه از توقیعات مبارکه حضرت ولی امر الله
که تسمتی از آن در این مقام درج میگردد .
"... هزار شکر شارع قدیرا که حقیقت —

أهنگ بدیع

شاهوار در گنجینه ادبی ایران اندوخته شده
است و شعرای نامدار بهائی نیز در این دور
اعظم و قرن بدیع بهمان سبک و اسلوب آثار -
گرانبهائی از خود بیادگار گذاشته‌اند .

از سعدی علیه الرحمه :

از در درآمدی و من از خود بد رشد م
گوئی کزین جهان بجهان دگر شدم
گفتم به بینمش مگرم درد اشتیاق
ساکن شود بدیدم و مشتاق تر شدم

از ظهیر فاریابی :

خراج چین خم زلفت زمشک ناب گرفت
رخ تو آئینه از دست آفتاب گرفت
گر آفتاب نهی از چه ای کمان ابرو
تو چون سوار شدی ماه نورکاب گرفت
تو تابناز فکندی بچهره زلف سیاه
فغان زخلق برآمد که آفتاب گرفت
بگو بخواب که امشب میا بدیده من
جزیره ئی که مکان تو بود آب گرفت
میان خواب بمن گریه دست داد ظهیر
فغان که دشمن جانی مرا بخواب گرفت

از حافظ علیه الرحمه :

بسر جام جم آنکه نظر توانی کرد
که خاک میگذه کحل بصر توانی کرد
باش بی می و مطرب که زیر طاق سپهر
بدین ترانه غم از دل بسدر توانی کرد
گدائی در میخانه طرفه اکسیر بیست
گراین عمل بکنی خاک زر توانی کرد

و تمجید فرموده اند و آیات والواج مبارك نیز
بهرد و لسان نازل گردیده است . زبان امروز
ما مانند شیرو شکر از این دوزبان بهم آمیخته
و ادبیات شیرین و نمکین فارسی را بوجود آورده
است . سعی در تجد کردن آن دویار همنشین که
در این دور عظیم و قرن فخم روحی ساجد و هیگلی
بدیع یافته کاری است بس عجیب و در نظر ارباب
عقول ممتنع و مستحیل . چه که يك سره لفات
و کلمات کهنه و پوسیده را بکار بردن مانند یافتن
عظام رمیمه در اراضی متروکه است بامید آنکه
برای ساختن هیگل انسانی بکار رود . فافل
از آنکه استخوان پوسیده که روزی در هیگل
انسانی بکار برده شده دیگر امروز از روح حیات
محروم است و محال است که زندگی از سر گیرد
بلکه مولودی جدید باید تا همان روح قدیم در
خلق جدید دمیده شود و حیات تازه از سر نو
باز یابد .

ارباب ذوق و هنر در کشور مقدس ایران
و یا اقطار جهان که با ادبیات پارسی آشنائی
دارند چنان تار و پود حیات معنوی و روحانی
آنان با سخنان نفز و دلنشین شیخ اجل سعدی
و غزلیات دل آویز خواجه بزرگوار شیراز حافظ
و ابیات حکمت آمیز عرفانی جولا ناجلال الدین
بهم پیوسته که جدا کردن آن بمنزله گسیخته
شدن رشته حیات آنان است .
اینک نمونه ئی از آن آثار که مانند در

آهنگ بدیع

یعنی آن گل که شصت سال کشید
زحمت از یارو زلت از دشمن
تا بفرمان و حکم حق سازد
تیغ را داس و نیزه گاو آهن
صیحه صلح شرق و غرب زند
طیل ترک سلاح و حرب زند

از دیگری :

جوانی چه آورد و پیری چه برد
بست خرد سال و می سال خورد
بت خرد سالی که يك جلوه اش
برد از دل اندیشه خواب و خورد
می سال خوردی که يك قطره اش

نخورد آنکه مرد و نمرد آنکه خورد

زيك خم دهد ساقی روزگار

ترا صاف صاف و مرا درد درد

نه بازیست رفتن بمیدان عشق

که از صد هزاران یکی پافشرد

زطوطی دعا دعوی از مدعی

به بینم تاگوی میدان که برد

رباعی از فاطمه خانم رفسنجانی :

دوش دیدم دلبرم گیسو بدوشانداخته

زان بدوشانداختن خلقی بجوشانداخته

هرشکنج تار زلفش حاجتی سازد روا

حاجت مارا چراد ریشت گوشانداخته

بعزم مرحله عشق پیش نه قدمی
که سودها کنی اراین سفر توانی کرد
تو کز سرای طبیعت نمیروی بیرون
کجا بکوی حقیقت گذر توانی کرد
ولی توتالب معشوق و جام می خواهی
طمع مدار که کار دگر توانی کرد

از جناب عندلیب :

دوش که فرخ هلال در آسمان شد پدید

ماه هلال ابرویم از افق دردمید

نخست ابرو نمود که ماه نو بنگرید

سپس چو ماه تمام زچهره برق کشید

یعنی در يك نظر که دید بدرو هلال

از جناب نمیم :

گل حمرا شکفت در گلشن

بلبلان دیده شما روشن

مقدم فرخ مبارک گل

باد میمون به بلبلان چمن

میدهد مژده صلصک و قمری

میزند خنده سنبک و سوسن

گوید آن گل برآمد از سرشاخ

که برآمد ز بلبلان شیون

آمد آن گل که بود در همه عصر

خسته خار ابتلا و محن

آمد آن گل که دید در همه وقت

بلبلانش اسیر زاغ و زغن

آهنگ بدیع

در این مورد بموقع است که ذکر ازادیب عالمقام جناب میرزا ابوالقاسم قائم مقام بعمل آید .

مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم مقام یکی از رجال عالیقدر ایران است که در عهد خود در حسن تدبیر و کفایت و کیاست و کاردانی بی نظیر بوده و در سبک نامه نگاری و نثر نویسی به پیروی از افصح المتکلمین سعدی شیرازی رسم نوینی ایجاد نموده و اسلوب نویسندگی را از آن همه تعقیدات و پیچیدگیها که در آثار نویسندگان دوره صفویه ببعد مشاهده میشد که معانی را فدای الفاظ مینمودند نجات داده و بطرز بدیعی که پسندیده صاحبان ذوق است درآورد .

حضرت بهاء الله در آثار مبارکه خود این شخص جلیل القدر را به سید مدینه تدبیر و انشاء یاد فرموده و برتری و اولویت او را در فن نویسندگی ستوده اند لذا شایسته است که سبک نامه نگاری و اسلوب نویسندگی این شخص شخیص نیز بمنوان یک سرمشق عالی در نویسندگی مورد توجه کامل نویسندگان با ذوق ما قرار گیرد . اینک بدج چند نمونه از نامه های او اکتفا میشود و جوانان عزیز را بمطالعه بقیه آثار او که بمنوان (منشآت قائم مقام) بطبع رسیده متذکر میدارد .

(- قسمتی از نامه جناب قائم مقام که جناب

میرزا بزرگ نوری والد جمال مبارک مرقوم - داشته اند :

" حبذا بخت مساعد که پس از چندین گاه پروانه التفات مخدوم مشفق مهربان مشعر بر گلّه های دوستانه و نصایح مشفقانه رسید و مزید اعتماد ببقای عهد مودت گردید .

كلك مشکين تو هر دم که زما یاد کند ببرد اجرد و صد بنده که آزاد کند گلّه فرموده بودید که چرا رقیمه جات مشفقانه را بصرایض صادقانه جواب نکرده ام مگر خود هنوز ندانسته اید که فرمایشات سرکار همه عین صواب است و مسئله بیجواب اگر شما به بنده مخلص رقیمه ننویسید و رشحات كلك گهاریار را از مخلصان امیدوار دریغ بفرمائید جای رنجش و گلّه هست برخلاف من که هرچه زحمت ندهم خوبتر است خوب رویان را شامدی سزاوار است و زشت رویان را مستوری چهره زشتان چندانکه محجوبتر باشد مرغوب تر افتد طیب عنبر هر چند مکرر گردد دلکش تر است و بوی سیر هر قدر ذایمتر شود ناخوشتر اگر من بالمثل خدام مخادیم گرامی را از روایح کریهه پیاز و سیررنجه و دلگیر نسازم راحتی برایشان خواسته ام و زحمتی کاسته . بلی در باب چاقو اگر حرفی دارید جوابهای شافی در مقابل هست چند بار که چاقوهای بسیار خوب مختار و ممتاز مرغوب بحضرت سامی انقاد شد

آهن‌گبد شیخ

مقبول طبع بلند و خاطر مشکل پسند نیفتاد
و بخدا که خوبتر از آنها در کارخانه فرانسه و
انگلیس بدست نمی‌افتد تا چه رسد ببارخانه
تبریز و تفلیس از آن گذشته وقایع نگاری باین
ولایت فرستادید که آفتی بود آن شکار افکن
کزین صحرا گذشت گنج چاقو و گروانکه چای
وقند و کنار سکه در این مملکت چنان شد که
اسلام در دیار فرنگ و انصاف در بلاد ایران
و صبر در قلوب عشاق و عنقا در اقطار آفاق و
ظلم در عهد عدل شاهنشاه و پول در کیسه
نواب نایب السلطنه روحیفداه " .
ایضا نامه دیگر از قائم مقام که مخاطب
آن معلوم نیست .

" مهربان من دیشب که بخانه آمدم
خانه را صحن گلزار و کلبه را طبله عطار دیدم
ضیفاً مستغنی الوصف که مایه ناز و محرمراز
بود گفت قاصدی وقت ظهر کاغذی سر بمهر
آورده که سر بسته بطاق ایوان است و گلدسته
باغ رضوان گفتم انی لاجد ریح یوسف لسولا
ان تفندون فی الفور باکمال ضعف و شوق
مهر از سرنامه برگرفتم گوئی که سر گلابدان
است ندانستم نامه خط شماست یا نافه
مشک خستا نگارخانه چین است یا نگار
خامه عنبرین دل میبرد آن خط نگارین
گوئی خط روی دلستان است پرسشی از حال
کرده بودی از حال مبتلای فراق که جسمش

اینجا و جان در عراق است چه میپرسی تا
نه تصور کنی که بی تو صبورم بخدا که بی آن
جان عزیز شهر تبریز برای من تب خیز است
بلکه از ملک آذربایجان آذرها بجان دارم
واز جان و عمر بی آن جان عمر بیزارم .
گفت معشوقی بحاشق کئی فتی

تو بفریت دیده ئی بس شهرها
پس کدامین شهر از آنها خوست راست
گفت آنشهری که در روی دلبر است
بلی فرقت یاران و تفریق میان جسم و جان
بازیچه نیست لیس ما بنا لعیب ایام هجر
است ولیالی بی فجر درد دوری هست تاب
صبوری نیست . رنج حرمان موجود است راه
درمان مسدود . یارب تو بفضل خویشتن باری
زین ورطه هولناک برهانم . همین بهتر که
چاره این بلا از حضرت جل و علا خواهم تا
بفضل خدائی رسم جدائی از میان برافتد و
بخت بیدار و روز دیدار بار دیگر روزی شود
والسلام " .

این شخص بزرگوار عاقبت در اثر سعایت
جمعی از دشمنان که از آنجمله حاج میرزا آقاسی
که معلم و مراد محمد شاه بود و پرمزاج او قدرت
فوق‌العاده یافته بود بقتل رسید و بدین ترتیب
به حیات یکی از بزرگترین وزرای خیرخواه و ادبای
ایران که وجودش باعث افتخار ایران و ایرانیان
بود و اکنون آثار جاویدانش سبب هدایت و
(بقیه در صفحه ۲۴۸)

خاطراتی از حضرت ورقه مبارکه علیا

سطور ذیل از خاطرات جناب پد الله تبریزی علیه رضوان الله است که مدت یازده سال خادم روضه مبارکه بود فایده استخراج شده



ای خانم اهل بیارتی نخست محصل ما هم محصل ما هم دل با قلب و نام از عمده شکر است
عاجز است از وصف سجایای حمیده ات قاصر شیخی از محبت بیکرانت تقریر تو انجم و
عمده تعریف تو صیفاونی حادثه ای از حوادث حیات گرانبهایت بر نیایم در بارگاه
روح مقدست شفیع این بر ضعیف است در این سنگنای غلمانی یاد پر صلاوتت انیس و سلیس
این عجب شیر شکل زیبایت بر صومعه قلب مجروح منقوش است قبه سات جان افزایت در
احقاق دل نمیشم مطبوع و محفوظ مراد رساحت عز کبریا فراموش نما و زار امدادات
متتابعه حتی تقدیر مایوس و ممنوع گردان در ملک و ملکوت با نچه را تو دانی اسم
نویایم این عبادت برسان ...
« از توفیق مبارک حضرت ولی امر الله »

حضرت ورقه مبارکه علیا از همان امام طفولیت حضرت ولی امر الله عاشق جمال پیر انوار
ایشان بودند و قطعاً بعد از حضرت عبدالبهاء تنها کسی بودند که از عظمت مقام روحانی
حضرت شوقی افندی آگاهی داشتند . هر چند پدر و مادر عنصری حضرت ولی امر الله
میرزا هادی افغان و ضیائیه خانم بودند ولیکن در دامان پر عطوفت حضرت ورقه علیا بزرگشده

آهنگ بدیع

و رشد و نمو روحانی کرده بودند بعد از صعود حضرت عبدالبهاء یگانه یار غمخوار و مونس و معین حضرت ولی امرالله حضرت ورقه مبارکه علیا بودند .

اوایل ولایت امر بهمه عرایض بهائیان دنیا جواب عنایت میفرمودند هرچه از حضرت بهاء الله بایشان ارثیه رسیده بود بحضرت ولی امرالله واگذار نمودند . . . در بیت مبارک حیفاً اطاق خصوصی حضرت ورقه مبارکه در طبقه دوم بود و اطاق حضرت ولی امرالله در طبقه سوم هر وقت صدای پای مبارک را می شنیدند بی اختیار از اطاق بیرون آمده حضرتش را باطاق خودشان دعوت میکردند و هنگامیکه حضرت تشریف میبردند ایشان را مشایعت میکردند . از راه رفتن حضرتش بی نهایت لذت میبردند و تا وقتیکه همیگ مبارک از دور نمایان بودند ناظر مشی و خرام ایشان بودند و یازبانی شیرین میگفتند . ای حضرت عبدالبهاء چه ولی امراللهی جانشین خود گذاشتی تمام عالم را منور و نورانی خواهند فرمود در تمام مدتی که حضرت ولی امرالله در مقام اعلی بودند ایشان در سالن بیت مبارک و سرپله ها قدم میزدند و همینکه چشمان حضرت خانم همیگ مبارک می افتاد چون عاشق بمعشوق رسیده در نهایت سرور میفرمودند :

تشریف آوردند تشریف آوردند و مجدداً ایشان را باطاق خودشان دعوت مینمودند مقصود حضرت ورقه مبارکه این بود که حضرتش در اطاق ایشان استراحت نماید باری مقام منزلت حضرت ولی امرالله را حضرت ورقه مبارکه علیا میدانستند و قدر و شأن حضرت ورقه علیا را حضرت ولی امرالله و بس .

پس از تعمیر و تزیین قصر بهجی حضرت ولی امرالله روزی حضرت خانم را با جمعی بقصر فرستادند همینکه حضرت ورقه مبارکه بمحوطه جلوی قصر رسیدند از در بزرگ قصر که رو بحیفاً است و باز شده بود وارد قصر شدند و چون قادر نبودند از پله‌های مرمی قصر بالا بروند روی صندلی راحتی حصیری جلوس فرموده باتفاق یکنفر دیگر ایشان را بسالن قصر رساندیم حضرت خانم بسالن قصر رسیدند با صدای بلند فرمودند :

" یا حضرت بهاء الله حضرت ولی عزیز امراللهت صدمه بخود میزنند " حضرت خانم از تعمیرات و تزیینات قصر مبارک فوق العاده سرور و شاد بودند مگر حضرت بهاء الله و عبدالبهاء را بیاد آورده صدا میکردند .

حضرت خانم شب اول با همان جمعیتی که آمده بودند در قصر مبارک استراحت نمودند

ولی فردای آنروز صبح زود بنده را احضار نموده فرمودند همه ما می‌آئیم در قسمت ساختمانهای

(بقیه رالطفا در صفحه ۵۰ ملاحظه فرمائید)

مصطفی بیک کور

برخی از اهالی سلیمانیه خصوصا قدما و مشاهیر کرد خاطرات فراوانی از دورانیکه جمال قدم در سلیمانیه اقامت داشتند از پدران خود بیاد دارند این خاطرات مجموعا حاکی از عظمت شأن و جلال و بزرگی مرتبت جمال اقدس ابهی در انظار اکراد است . این خاطره ها را با شادی و سرور بیان میدارند که از جمله آن داستان عشق و جذبه و شور مصطفی بیک کردی است کسه ارادتش به حضرت بهاء الله جل ثنائه که در آنوقت در سلیمانیه به "حضرت ایشان" شهرت داشتند فوق توصیف و بیان است .

مصطفی بیک یکی از شاهزادگان کرد بود که نسلش از طایفه بابان و نسبش به صلاح السدین ایوبی میرسد . وی در مدت توقف جمال قدم در سلیمانیه موفق شده بود که یکی دو بار به حضور حضرتشان شرفیاب شود و در این ملاقاتها چنان مشتمل و منجذب گردیده بود که سر از پانمیشتاخت و حکایت این شور و انجذاب او در بین قدما شهرتی فراوان دارد (۱) .

این عاشق جمال محبوب اشعار و غزلیاتی بزبانهای کردی و عربی و فارسی در وصف حضرت ایشان گفته که کل حاکی از شور و نشاط و تعلق بی پایان وی به آنحضرت بی مثال بوده است . مصطفی بیک پسر آنکه مجددا به سلیمانیه آمد و ملاحظه نمود که از "حضرت ایشان" خبری نیست و از آنسامان عزیمت فرموده اند در عوالم تعلقات روحانی خویش این فراق را تحمل ننمود و با ایران که موطن اصلی جمال قدم بود سفر کرد و در طهران در کمال وجد و جذبه و شور سخن میگفت و در محبوبه سوز و گداز عشق دارفانی را وداع کرد و مملکوت باقی شتافت .

نفوسی که او را می شناختند و نسبت با او ارادت داشتند و یا از پدران خود شنیده بودند میگویند که وی پسر از جماعت به سلیمانیه چون دیگر آنحضرت را در آنجا ندید از عشق حضرت

(۱) طبق تاریخ نبیل مصطفی بیک سنندجی معروف به (مجدوب) در سال ۱۲۶ در صفحات نور بحضور جمال مبارک رسیده و به ظن قوی شخص مزبور همان مصطفی بیک کردی است .

ایشان سوخت و سربه نیست گردید و دیگر خبری از او نشد .

یکی از اشعار نغز منسوب به مصطفی بیگ که در وصف "حضرت ایشان" به زبان فارسی سروده ترجیح بندی است در نزد یکی از افراد گرد که خاطره های دردنی و آثاری از امیر در محفظه خود داشت در سلیمانیه بیادگار مانده است . این عبد موفق شد که در زمان اقامت خود و خانواده در سلیمانیه سوادی از آن بدست آورد و اینک برای ملاحظه و سرور خاطر خوانندگان عزیز بدین آن مبادرت مینماید کلماتش شیرین و دلنشین و لطافتش پس شور انگیز و متین و گفتارش سنجیده و پسندیده و تار و پود اشعارش پس محکم و ماهرانه است (۱) .

بند اول

ای ز شیپور تو جهان پر شور	وز نوای تو عالی مسرور
از وصال تو ملک جان آباد	وز خیال تو شهر دل معسور
بهوای تو عاشقان دلشاد	بولای تو دوستان مسرور
گمراگان طریق حیرت را	سایه ات نور نخل وادی طور
نغمات رنگ سخن داودی	هم لببت گنج راز را کنجور
مهر از مثل زخمت روشن	ماه از نور چیده است پر نور
بر صفات گوید الا گلگ	غیر ذاتت نجوید الا کور
ای خوش آن دم که سوی مثل پیش	یاجم از بار خاص خود دستور
پای کوبان ز شوق دست افشان	فانش گویم بناله شیپور

کامی دست نغمه سراسیلی

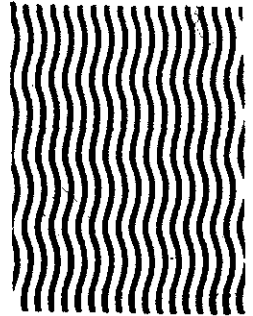
مورد و ارد است جبر علی

انت شمس الهدی دنور الحق

انظر الحق یا ظهور الحق (۲)

۱- از خوانندگان عزیز تقاضا میشود اگر اطلاعات بیشتری درباره شرح حال اشعار دیگر ایشان در نزد توسط دفتر محفل رحمانی بیات تحریریه رنگ بدیع ارسال دارند

۲- در بعضی نسخ قطعه بیت دوم ترجیح مثبت شده است .



بند دوم

پادشاهان عرش اورنگند	آن گدایان که نام را ننگند
بچو گوهر نرفته در سنگند	چون خسته این نمان بویرانند
دندان مجسمی هم آهنگند	خلوتیست کاخ شاهانست
نگ افلاق و آدمی رنگند	همه سل افغانان آهوش
که ز طول زمانه در تنگند	گاه در کنج دلبری بسو ط
در بیابان و صفتان لنگند	طارد هم در سرع افکار
هم بر افواج جان حوسر هنگند	هم در تسلیم دل حوسلطانند
طبله و طبله تنگ در تنگند	از لب لعل و گیسوی مشکین
شوخ و شیرین شایه شنگند	دل ز کف دادگان شوریده
گشنگ کشف ز تو رنگند	آن بیانی که در مدارس غیب
لیک باد و یونس در جگند	باد و داس و جن بصدق صفا
نخل ابصار و صفتل رنگند	جان و دل را ز پرتو نظری
واقف از روم آ که از رنگند	غافل از خویش و پیش از مستی
نای بر نای چنگ چنگند	کوش سوی سر و شرف بکف
تادم صور و اسپین رنگند	از سرافیل عشق در یکدم
با خروشی چنین در آهنگند	مطربان خموش نغمه سهای

کای دمت نغمه سه افیلی

مورود دارد است جبریلی

انت شمس الیدی دنور اتقی

انظر الحق یا ظهور اتقی

بند سوم

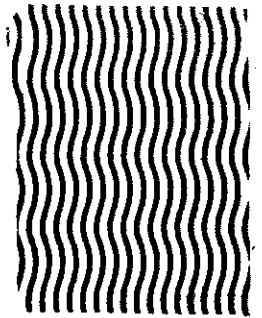
باز از آئینه عکس پیدا شد	شاید همسوی هویدا شد
باز آن پرده دار پرده نشین	چهره نمود و حقل شیدا شد
که بدنبال نامه چون مجنون	که مجلس نشست لیلی شد
باز از آن نوشند شیر نیش	عالی پر ز شور و خوفا شد
باز آن شمع بزم خلوت غیب	مجلس آینه ز دروخل آرا شد
بچو روح القدس پیام از خویش	داد و آنگه بشکل عیسی شد
جلوه گر شد بصورت دهنش	برقع آغزند و همین خنداش
ازنی گو به طور عشق آمد	پرتواندار کوه سینا شد
گاه بر صورت خلیل آمد	گاه در جسم لات و خراش
شش جبت چار نام و یکب چهار	سه مرالید و هفت آبا شد
طوطی نغم از غموشی رست	باز شکرت و گویا شد
ساقی بزم دیر مجلس شد	باز چون باده سوی میسناسد
گاه چون شمع دگام پروانه	گاه خورشید دگام مر باشد
مدتی در کاب بنده خویش	قبری کرد و باز مولا شد
بر سر شاخ سده از دم روح	این سخن بر زبانم القا شد

کای دست نغمه سرا ییسی

مورد و ارواست جبریلی

انت شمس الهدی و نور الحق

انظر الحق یا ظهور الحق



بند چهارم

خز نم را شہار نود زن	خسیر جانانوی دیگر زن
برگ جان زغمزه شتر زن	دفع سودای فاسد غم را
یک حصائی بنفش اژدر زن	موسی آسا به زعم سحران
خواه شیر و خواه خسرو زن	ضربت از تو تن از تو جان از تو
خمیر از مکنات برتر زن	روشہ تحت ما عرف کی
تا سہ اوج لامکان پزن	شاهباز نشین قدسی
نقش مهرش چہرہ دلی بززن	ای کہ داری جوای دلبر ما
بردش رخ چو سکہ بر زر زن	کیمیای سعادت از خواهی
قامت حلقہ ساز و برد زن	دست کوتاه کن ز تو لباب
پشت پالی بقصر قصر زن	کرد آن آستانہ رہ یا بی
دماغ غم بردل سکنہ زن	در نندت بچہ دماغ قبول
دست زد بر سر بر سحر زن	سر بہ پای سگان کوشش نہ
کز لک ملک بچاره دقر زن	قلم رو بہ پنج مصحف کش
شور و غوغا بر اہل محشر زن	جرمہ در کیش باین آہنگ

کای دست نغمہ سر نیلی

مورد و ارد است جبر علی

انت شمس الہدی و نور الحق

انظر الحق یا ظہور الحق

بسته پنجم

عشق را در کمال می بینم	وقت قرب وصال می بینم
ذره زان جمال می بینم	آنچه در کارگاه نقش صور
مطمئنم لایزال می بینم	آنچه در کائنات کرده ظهور
بی کسوف و زوال می بینم	پرتو مهر طلعت جانان
خسرو با جلال می بینم	باندهایان بخلوت شیرین
همه عیسی خصال می بینم	رازداران خاص آن خلوت
جا چو صفت نعال می بینم	صفا روح را در آن منزل
همه رفرد مشال می بینم	پاسخ و حرف اهل آن مجلس
عاری از قیل و قال می بینم	درس و بحث بیان آن کتب
بی جواب و سوال می بینم	حل اشکال در فراین استاد
پشت آئینه لال می بینم	طوطی نطق را در آن محفل
خسته بی پرد بال می بینم	طائر دهم را در آن مجلس
بر دوزانو حال می بینم	بختی محفل را در آن دامن
چشمه فی بس زلال می بینم	تشنه را زیر پای خضر نبی
هندوی چون بلال می بینم	در کاب محمدی خود را
ره روان را محال می بینم	قطع این راه جز به لطف دلیل
ذکرشان این تنال می بینم	قدسیان بر فراز عیلتین

کای دست نغمه سراسیمی

مورد واردات جبریمی

انت شمس الیدی و نور اتحق

انظر اتحق ما ظهور اتحق

بند ششم

دقت عشق است صبح صیسی پی	خسیر جانایار بر بده و نی
دزخا با تیان مست طلب	جام جمشید و تخت و انسر کی
ترک تمار و باد و غلار	روسیم کردیم ملک تری
نخوری بز نخل آزاد می	نبری تا نبال کام از پی
نذ بندت بیزمستان جای	تا چو ماران نغظلی اندر تی
نکنی طرف محل میلی	ز کشی تا هنر اطله ز می
پی کن اسب نحال جبت را	تا بری سوی منزل او پی
پی ما گره ان اگر گیری	پی بری سوی راه رشد از غی
ای سپه تا کی از پدر گوئی	جود عاتم چه میکند به عدی
مستی و خواب و بی خودی پاخذ	هستی و عجب و سر کشی تا کی
بشد این پند من بسخ قبول	گر ز میان دیدی الضمان علی
شد ظهور اتحق از دو عالم دان	نایب نخر خاندان لوی
شد بساط عطاش چون بسوط	گشت فرش عطای طائی طی

ای خوشا وقت آنکه حاصل کرد دوستی با سگان در که دی
 چند نقش نمان بدل دارم سوختم صبر و عاشقی تا کی
 خواهم این قصه بر سر بازار فاش گویم بانه دنی

کای دست نغمه سراسیلی

مورد و اردات جبریلی

انت شمس الهدی و نور الحق

انگرا حق یا ظهور الحق

بند نخست (۱)

ما پناه جهان پر سپیم راه گم کرده ره روان بر سپیم
 بی کلابان بوریا بسند زین تخت و زینت کلیم
 گریه خورشید چرخ تو جیدیم ذره مهر نظر المسیم
 دیده بر بسته از تقای و کون برده دست طالب کلیم
 چشم بر بسته از نغمه و جسیم فاخته از هر صواب و نهر سپیم

کای دست نغمه سراسیلی

مورد و اردات جبریلی

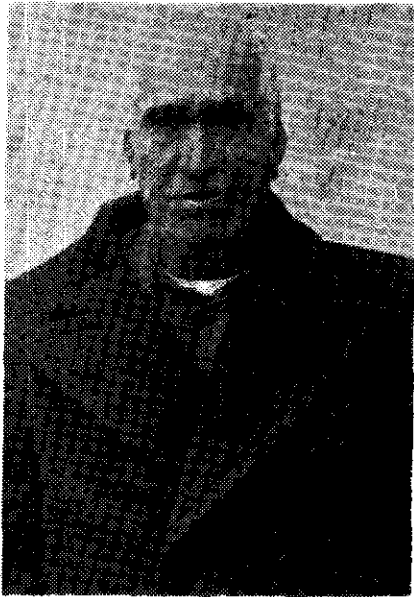
انت شمس الهدی و نور الحق

انگرا حق یا ظهور الحق

۱- توضیح: از بند نخست ایاتی کسر دارد که بدست نیامد

استاد اسمعیل عبودیت

« قسمت اول »



این سرگذشت پیلی است ست عاشقی است خدا
پرست و وارسته ایستاز هرچه هست بسیاری از دوستان
حضرت رحمن یاد دارند ایامی را که در حظیرة القدس -
طهران محافل و مجالس عظیمه برپا میگردید پیرمردی بسا
موهای سفید قدی افراشته جبینی گشاده و لبانی دائما
چون غنچه خندان وارد می شد و چون آن مجمع نورانی
را میدید گاهی از خود بیخود میگشت و عصای دست را
بربالا برده مشغول رقص و آواز میشد .
هرگز تصور نمیکرد که امر جمال قدم از گوشه زندانها
مظلم بیرون آمده و آنقدر جمعیت در محفلی حاضر گردند
آن همه سرور روحانی و نشاط قلبی را باور نمیکرد لذا
خود را تکان میداد که اگر خواب می بیند بیدار شود .

بلی او در شهر قم بشرف ایمان فائز گردید و با دوسه تن از دوستان سه شاهی روی هم
گذارده خیال داشتند ضیافتی برپا دارند آب نبات و چای و ذغال خریدند و سماور را آتش کردند
ولی دشمنان دیرین امان ندادند که سماور بجوش آید و با جوش و خروش فراوانی آن مجلس را
برهم زدند و استاد اسمعیل را که پسر از ایمن اقتدا بمولای مهربان نموده خود را عبودیت نامید
بزندان انداختند . در خیم دیوسیرت از آنانی بود که در عالم جهالت و جوانی با استاد اسمعیل
سابقه حساب و کتابی داشت و حال تازه ایمان جوان را تسلیم پنجه های قهر و غضب خویش

* - جناب استاد اسمعیل عبودیت علیه رضوان الله در سال ۱۲۴۵ شمسی در قم متولد شدند
و در تاریخ جمعه نهم مهرماه ۱۳۲۷ شمسی در ۸۲ سالگی در طهران بملکوت ابهتی صعود نمودند .

آهنگ بدیع

می انگاشت اول آن مرد رشید را که چون پایه‌ای از دیوار بلند و متین بود به کند انداخته یک پارا در طرفی و پای دیگر را بمسافت بمیدی در طرف دیگر بست و سررا خم نمود بر روی کند بازنجیر مقید نمود جناب استاد میفرمود در آن حال تمام استخوانهای من داشت خرد می شد و لسی در برابر آن نامرد تسلیم نشده بوی گفتم من زیاد اسیر تو نخواهم ماند .

زندانیان بی ایمان چوپ بر پشت آن پیل زورمند زدن آغاز کرد هر ضربه ای که فرود می‌آورد توقع داشت استاد اسمعیل ناله و استرحام کند ولی یا عبدالبهاء یا عبدالبهاء گویان ضربات را یکی پس از دیگری تحمل فرمود و همانطور که خودش میگفت ا بدا باکی نداشت و دردی نمی انگاشت در آن ایام حضرت اقا سید نصرالله با قراق از عائله مقدسه خمسی با جرئت و حقیقت فوق‌العاده در حفظ و حراست یاران در اکناف ایران بدل و جان میکوشید و با اهمیت این وجود عزیز و مکرم و مراجعه وی برجال و ادارات حکومتی حکم آزادی استاد اسمعیل رسید و از زندان خارج گردید چون نوری بود که از ظلمت زندان بیرون می آمد و بدر و دیوار پرتو می افکند .

حال دیگر کی می توانست جلوی او را بگیرد نه حکمت می دانست چیست و نه خوف و هراس را در دل وی راهی بود او را از جوهری ساخته بودند که از آن جوهر وجود شهدا و قهرمانان را میبرد اختند لذا بی باکانه به تبلیغ پرداخت و بار دیگر او را نزد حاکمی ستمگر بردند امر شد پایهای او را بفلك بمبندند ترکه های انار آوردند فراش مشفول کردن تیغ ها شد استاد اسمعیل بقول خودش " پآچه شلوار را بالا زدم دسته ای از آن ترکه های انار را برداشتم پهای خود کوفتم و گفتم حضرت حاکم امر بفرمایند با تیغ بزنند که خون بیاید چوب تنها که ثوابی ندارد " آمر و ما مور این رای را صواب گرفته آنقدر که توانستند وی را زدند .

دیدند از عهده اش بر نمی آیند لذا او را اخراج بلد نمودند دست در دست برادر والا گهر خود استاد ابراهیم گذارده هر دو از آن شهر بیرون آمدند و محض خروج عزم دیار حضرت دوست نمودند برادر در راه مریض سخت شده پوزش می طلبد و میگوید محض خاطر من خودت را از نعمت شرفیابی محروم منما .

استاد با حزن فراوان از برادر مهربان جدا شده و اله و حیران براه می افتد اولدره بفداد گرفت و برفتولی چه رفتنی تمام پیاده و چه پیاده ای که برای خرج سفر خود منزل بمنزل بایستی کار کند بنائی نجاری عملگی همه کاری کرد تا نزدیک شاه آباد رسید در دهی بخرمن کوبی مشفول شد و گرد و خاک زیاد بچشمانش فرو نشست و چشم درد عجیبی گرفت که بسیار دردناک بود

آهنگ بدیع

اما این درد بی درمان مانع از حرکت این دل داده بی امان نشد قسم می خورد بازور انگشت —
چشمانم را باز میگردم و در صحرا چند قدم میرفتم و بهمین ترتیب رفتم تا به بغداد رسیدم در
این راه خستگی نیاورد ملال ندید آتش عشق چنان سراپای او را سوخته بود که جز حرکت بسوی
مأمن دوست و نوشیدن جام وصال امر دیگری وی را سکون و قرار نمیبخشید .

در بغداد چندی بماند و در آن مدت شبی خواب دید که حضرت مولی الوری در بالای مهتاب
منزلی ایستاده و دو بار با دست مبارک اشاره بوی فرمودند که بیاید استاد درست یادش نبود که چه
احتفال و مناسبتی در بغداد داشتند که در روز حرکت ایشان مردم دسته دسته با طبلک و نوا و علم
های افراشته از شهر بیرون میرفتند و شادی و شادمانی میکردند همی نقد در میدانست که از بغداد
باساز و دهل و چتر و علم بیرون آمد و با این شور و انجذاب مرحله دوم سفر خویش را بسوی کوی
حضرت محبوب ادامه داد .

در آن بیابان بی انتهی شب و روز پیاده رفت روز مؤانسش ریک های سوزان و عطش فراوان
و شب نیز هم صحبتش ستاره های آسمان شب ها که ماه را می دید با خود میگفت ای ماه بلند که
آسمان خانه تست کی بدیدارت نائل میگردم هر شب اخترها را شمرد که کی صبح وصال بدمد ولی
میرمود تو گوئی که هر چه میرفتم بیابان هم خود را میکشید راه را دورتر و دورتر می نمود
طی طریق بسی ناگوار بود عطش می آورد گریا بود سختی و مشقت بی حد و حصر مینمود ولی این
ها بکسی آزار میرساندند که آتش عشق در گوشه دل روشن نداشته باشد نه این پیل مست و این
شوریده دل داده را که ریک و هامون و درشتی هایش در زیر پایش پرنیان مینمود او در پی سرو
خرامان خود میگشت و بسوی بوستانی که جایگاه آن سرو خوش خرام بود می شتافت او ماه آسمان
ایمان خود را می جست و بسوی آسمان محبتش همه بارها را بنهایت سرور و هیجان می کشید با
این عشق و عطش بود که بمبیروت رسید .

مستقیم بسوی حضرت آقا محمد مصطفی بغدادی رفت و نیت خود را باز گفت بر حسب
امر و اشاره مرکز میثاق جناب بغدادی فرمودند اجازه تشریف داری .

در این موقع استاد میگفت نگاهی بدریا کرده پرسیدم حضرت عبدالبها کدام سمت این
دریا تشریف دارند جناب بغدادی که از عشق و حرارت وی بی خبر بودند با انگشت آفاق بعیده
را نشان داده میفرمایند در آن سوی استاد اسمعیل که فقط در فکر محبوبی و از همه چیز حتی
اجازه بی خبر بود مشغول شد که قبا از تن در آورده خود را بدریا افکند و شناکان بدانسا^{حل}

آهنگ بدیع

بعید خود را برساند .

در این موقع حضرت آقا محمد مصطفی ملتفت میشوند که با چه شوریده حالی طرفند زیرا میدانست که آن محبوب الهی از این دلدادگان در تمام اطراف جهان زیاد دارد لذا از در اندرز درآمده ایشانرا امر با صطبار میفرمایند و نیز با نهایت ملاحظت و آرامی میفهمانند که تا اجازه نداشته باشد حرکت بدانسوی جسارت و مخالف رضای مرکز عهد و پیمان امر حضرت رحمن است .

اتفاقا در همان موقع جناب آقا محمد مصطفی مشغول نگاشتن عریضه ای حضور مبارک بودند و میگوید توهم عریضه ات را بنویسزود جواب خواهد آمد استاد اسمعیل میگوید آخر - کاغذت از قول من بنویس عریضه عاشق بی نوا این بود - ترا بجان آقا محمد مصطفی قسمت میدهم مرا محروم مفرما چیزی نگذشت جواب رسید مسافر بیاید مازون است و همیشه با لبخندی الهی این دو کلمه را تکرار کرده میگفت - می فهمی این دو کلمه اشاره است بهمان دو حرکت دستی که بفداد در خواب دیدم .

سومین مرحله را با پای استقامت و اطمینان شروع فرمود و در راه با خود زمزمه می کرد و میرقصید و می خواند .

"گو بگو میگردیدم از بی عباس آخرش من فهمیدم محبوبم عکاس"

عالمی تفضل و قصائد مدح و ثنا در این بیت که بصورت ظاهر از حلیه سخن خالی است مندمج است هر کلمه اش آسمان اراضی مقدسه را در نظر می آورد و هر مصرعی روزنه ایست که به خانه حضرت دوست باز میگردد و روائح طیبیه و عطرهاى ^{مقدس} محبت الهی و شور و انجذاب رحمانی بقلب و روان انسان می بخشد با چشم دل و جان بایستی در این گونه تفنیات نگریست تا در عمق آن روحی دیگر زیارت کرد و چون مشتاقان بدین ترانه باید گوش داد تا دریاهاى خلوص را با آهنگهای بدیعه در آن سواج یافت .

سفر به پایان رسید بعکا ورود نمود و به بیت مبارک داخل گردید او را با طاقی بردند که منتظر به نشیند عاشق بیارگاه معشوق باریافت و خبیب بمحسوب رسید تشنه ای بسر چشمه گوارای وصال نزدیک شد ولی تصور میفرمائید که فسی الحین خود را در چشمه حیات انداخت بوی گفتند اینجا بنشین حضرت عبدالبهاء در اطاق مجاور تشریف دارند و از این در الان می آیند در این چند ثانیه ای که منتظر حضرت محبوب عالمیان بود جمیع حوادث حیات

آهنگ بدیع

بخاطرش آمد دید که با یکی از لوطی ها در عالم جوانی و جاهلی نزاع کرده و با تیشه نجاری خود برشانه او کوفته است . . . دید خواهر خود را در حین خشم و اوقات تلخی با دودست گرفته از اطاق بوسط باغچه انداخته - دید از دیوار بلندی بالا شده که حریف خود را خاک نماید - وقتی این ها بنظرش آمد با خود گفت تو بیرون چه کرده ای که اکنون آرزوی ورود بدین بارگاه داری همانجا و همان حین تصمیم گرفت بدو آنکه چشمش بجمال دوست ببیند همان راه آمده را باز گرفته بسوی مسکن و ماوای خود برگردد ناگهان دری باز شد و خود را در آغوش گرم پر محبتی یافت دیگر چیزی نفهمید و چه بر سرش آمد نمیدانست همی نقدر یادش بود که مدتی سر بر روی قلب اطهر گذارده بود و بعد بامر مبارك فوراً مقداری از وی خون گرفتند .

دیگر نمیدانید که این مرد عزیز با چه هیجانی از جزئیات ایام تشریف بحث میکرد و چه شور و ولهیی در جمع بوجود میآورد چند حادثه عظیم در روزهای تشریف رخ داد که ارتباطی وثیق با تاریخ امر مبارك دارد و برخی زوایای تاریک را روشن میسازد .

می فرمود : " دوبار افتخار حمل صندوق حضرت رب اعلی را داشتم اول وقتی که حامل جسد وارد قم شد صندوق را بردوش من گذارد که بخانه ببرم و چند روز بعد مجدداً همان صندوق را بمن داد که از خانه بیرون آورم و بعد ها مرقوم داشت که آن صندوق عرش مبارك حضرت باب بود " گویا همین عطیه ربانی باعث این قدر شور و اشتغال روحانی در این مرد و این جذب و حال در قلب و روانش گردید که آنتی راحت نداشت و تا آخرین نفس بهمان گرمی و حرارت اولیه مشغول خدمت و جانفشانی بود .

در ایام تشریف او ساختمان مقام مقدس اعلی به پایان رسیده بود و مرکز عهد و پیمان الهی اراده فرمودند که صندوق مبارك را که بیش از نیم قرن از منزل بمنزل مسجد بمسجد و مدینه بمدینه نقل میکردند در مقام اصلی خود است قرار ابدی بخشید هشت نفر از یاران حامل عرش رب اعلی از عکا بحیفا شدند و استاد اسمعیل را این فخر و منقبت ابدی است که یکی از آن هشت نفر بشمار میرود میگفت " وقتی کار تمام شد حضرت عبدالبهاء بمکا مراجعت فرموده امر کردند ما هشت نفر در نزدیکی مقام مقدس مقیم باشیم در باغچه ها گل کاشتیم شب ها از ذوق خواب نداشتیم آقا رحمة الله خادم نجف آبادی کشیک میداد که ناقضین دستبردی بمقام اعلی نزنند و چنان هیبت و صلابتی داشت که احدی جرئت تقرب و جسارت نداشت از شدت سرور و بهجت می گفتیم می خواندیم می گریستیم گریستنی که هر قطره اشک زنگ غمهای پنجاه ساله رامیستر

آهن‌گبدیسح

این نکته خیلی مهم است که بدانید البته ملاحظه فرموده اید که اکثر الواح نام گیرنده لوح در بالا مرقوم است یعنی کسیکه لوح بافتخارش نازل شده نامش در گوشه بالا معمولاً نوشته می‌شد حال لوحی را زیارت میکنید که نه اسم در بالا رقم رفته و نهی نام مبارك حضرت عبدالبهاء است چرا چنین شده علتش این است که در همان شبی که گفتم ما را چنان نشئه و سروری بود که جوش می برداشت از جا سقف این میخانه را آنقدر صفرائی عشق گشتیم که آنچه از خمخانه آوردند شکستی حاصل نیامد هرکس هرچه بلد بود از شمار والواح و مناجات تلاوت نمود شب از نیمه گذشت که تمام عواطف احساسات و امیال خود را بر روی ورقی از کاغذ نوشته حضور حضرت عبدالبهاء عریضه کردیم و وقتی امضا نمودیم دیدیم هشت امضاست یکی از دستان گفت بنویسید و نهی خودت که در همه جا با مائی دویا سه نفر در همان موقع پیاده راه عکارا گرفته آمدیم دم صبح بمکا رسیدیم هیکل میثاق از وثاق بدرآمده در مهتابی بیت مبارك با تجلی و جلال عجیبی مشی میفرمودند و چون از دور ما را دیدند با دست اشاره و احضار فرمودند همینکه وارد شدیم مرحبا گفتند و از باغچه ها سؤال کردند - گل کاشتید - باغچه ها مرتب است منظم است ... بعد از کمی مکث و اظهار عنایت بی شمار فرمودند کاش ما را هم جزء خودتان حساب میکردید بمجرد استماع این بیان شیرین تر از جان و روان نامه را از جیب درآورده دودستی تقدیم کردیم و فی الحین دلولح اضح اقدس زیل نازل گردید .

هوالله

مممممممممممممممممم

سواد این ورقه بهر يك از آن اشخاص داده شود و اصلش در حظيرة القدس محفوظ بماند .
هوالله . رب و محبوبی لك الحمد على ما اوليت ولك الشكر على ما اعطيت توتی من تشاء و توتی من تشاء و توفيق من تشاء على ما تشاء بيدك الامور كلها وفي قبضتك زمام الاشياء تشرق من تشاء و تحرم من تشاء بيدك الخير و شأناك الجود انك انت الواهب المعطي الكريم الرحيم .
در حظيرة القدس نفوس بخدمت قیام نمودند و زحمت کشیدند و در کمال روح و ریحان کوشیدند و نفوس نیز تعلق روحانی داشتند و بجان و دل آرزوی خاک و گل در آن مقام مقدس داشتند لهذا آب انبار و ابواب حظيرة القدس را بنام مبارك ایشان تسمیه نمودم آب انبار باسم حضرت افغان سدره مبارکه جناب آقا میرزا باقر باب اول در طرف شرقی باب بالا باب ثانی در طرف شرقی باب کریم یعنی باسم جناب استاد عبدالكريم باب شمالی باب شرف و باب اول غربی

آهنگ سنگ بدیع

باب فضل و باب ثانی غربی باب امین و مقصود از این اسما آقا علی اشرف و آقا استاد عبدالکریم و آقا بالا و حضرت ابی الفضائل و جناب امین است این اسما باید تا ابد الابد یاد گردد و
ذلك ما الهمني به تراب مطاف ملاء الاعلى ع

جناب استاد محمد علی - جناب آقا مهدی - جناب آقا محمد ابراهیم - جناب آقا ابوالقاسم - جناب آقا نجفعلی - جناب آقا قنبرعلی - جناب آقا رحمة الله - جناب استاد اسمعیل - عبدالبها*

هو الله

~~~~~

ای خوشبختان حمد خدا را که بفیض اعظم موفق وبالطاف جمال قدم روحی لاحبائه الفدا مؤید شدید و پانهایت عجز و نیاز و در کمال تضرع و ابتهال بحظیرة القدس شتافتید و در آن مقام مقدس بدست خویش هدیه مطاف ملاء اعلى تربت نورا بمقام مبارکه گلهای معطره کاشتید و عبدالبها نیز روحش و جان و دلش با شما بود پس چون بفیض باغبانی در آن گلشن روحانی فائز گشتید باید شب و روز عنایت شکرانیت بدرگاه حضرت احدیت تقدیم نمائید و اعظم از این آنکه حامل چنین هدیه ای از جانی بچنان جانی شدید ع

پایان قسمت اول

نمونه هائی از ادبیات بهائى بقیه از ص ۲۳۱

راهنمائی جوانان است خاتمه داده شد .

حضرت بهاء الله کلمات فردوسیه در حق این شخص بزرگوار چنین میفرمایند :

" از حضرت محمد شاه مع علو مقام دو امر مهکرها ظاهر اول نفی سلطان ممالک فضل و عطا

حضرت نقطه اولی و ثانى قتل سید مدینه تدبیر و انشاء باری خطا و عطاى ایشان عظیم است ."

~~~~~

~~~~~



# عکس های تاریخی



جمعی از احبای قزوین در حدود سال ۱۳۴۱ هجری قمری (۱۳۰۱ شمسی)

نشسته از چپ بر راست : ۱- ایادی امرالله جناب طراز الله سمندری ۲- متساعد الی الله

جناب غلامحسین راسخ ۳- متساعد الی الله جناب سیدعباس علوی

۴- متساعد الی الله جناب دکتر باقر اسعدالحکما .

ایستاده از راست بچپ : ۱- جناب نصرت الله روحانی ۲- جناب اردشیر هزاری ۳- جناب

عزیزالله سلیمانی ۴- متساعد الی الله جناب محمود هوشیدر ۵-

جناب عبدالعلی علائی .

این عکس را جناب عبدالعلی علائی که در آن ایام مدیر مدرسه بهائی "توکل" بنین قزوین -  
 بوده اند بآهنگ بدیع ارسال داشته اند که بدینوسیله از ایشان تشکر مینمائیم .

# شهادت ملا بابائی

## فروع ارباب

تا بالا خره صدای اشرار نزدیکتر شد و غوغا و همهمه طفل را بیشتر مضطرب نمود پدر از برای نجات طفلش تصمیم گرفت خود را تسلیم دشمنان سازد لذا او را نزد یکی از دوستانش گسیل داشت و خود باطمینان و وقار در مقابل دشمنان ظاهر گردید اشرار که فرار طفل را دیدند از پیش روان گردیدند لیکن پدر به آنها گفت که او هنوز طفل است هر چه می خواهید بامن مجری دارید مردم کینه توز که از کلا نتر شهر اجازه قتل احباء را داشتند هر کدام با اسلحه ای در حالیکه آثار خونخواری و شرارت از جویوشان نمایان بود قصد جان او کردند و هر یک با هانتی پرداخته بالا خره دستهایش را بسته و او را با خود بردند و از چند نقطه عبور دادند مردم در هر محله با سنگ و سیلی و فحش و ناسزا از او استقبال میکردند و لسی او همچنان آرام در حال تسلیم و رضا گام بر میداشت و پیش میرفت چون بمحلی رسیدند که طفلش در خانه آن دوست مخفی شده بود او را نزد خود خواند پسر از مشاهده وضع پدر بگریه افتاد و زار زار گریست پدر مهربان

منشاد آن قریه سرسبز کوهستانی در آتش عناد میسوخت از هر طرف فریاد <sup>مین</sup> مظلوم بلند بود اطفال پدران خود را میخواستند و مادران فرزندان را جستجو میکردند در گوشه شعله آتش بر فراز آسمان زبانه کشید و جسد مردی ۶۵ ساله را خاکستر مینمود این بار آتش عشق سوزنده تر بود و فوراً نشد از دیگر اوقات بیشتر.

طبیعت شاهد وقایع <sup>شومی</sup> بود اشرار خونخوار دست از کشتار نمیکشیدند و آتش بفس و کینشان خاموش نمیگردید در هر گوشه و کنار بجستجو پرداخته و در پی ملا بابائی روان بودند بالا خره محل اختفای او را یافتند و سمت آن خانه حرکت کردند آن مرد خدای که برای نجات طفلش تلاش میکند نمره ها و دشنام دشمنان را شنید و پسر کوچکش را که سر برد امانش نهاده و اشک میریخت نوازش کرد طفل صغیر که قتل عمو و فامیل و دوستان را مشاهده کرده بود از فقدان پدر میترسید و بر خود می لرزید ولی پدر او را دلداری میداد و امیدوارش میساخت

## آهنگ بدیع

با او وداع کرد و رویش را بوسید و باو گفت  
 که از شهادت من محزون مباش بلکه مسرور  
 باش مبلخی را من بشخصی بد هکار هستم  
 آنرا بپرد از وحال بخفی گاه خود برو پس  
 پسر را بدست مرد مهربان سپرد آن مرد بیک  
 سرعت پسر را از دست اشرار که قصد جانش  
 داشتند ربود و بمنزل برد سپس آن مرد  
 بزرگوار را حرکت دادند پسر امام جمعه سنگی  
 بر جبینش زد و خون جاری گردید قطرات خون  
 بر زمین میریخت و پیش میرفت لیکن آتش حرص  
 و ولع و خونخواری آن مردم غافل خاموش نگردد  
 بلکه از دیدن آنهمه مظلومیت بیش از پیش بر  
 توحش آنان افزود در مقابل دکان عطاری  
 او را متوقف ساختند و بلعن و طعن و اذیت  
 آن مظلوم پرداختند آن مؤمن بالله آرام ایستا  
 و بدعا و مناجات پرداخت ظالعی بر او تاخت  
 ولی او حرکتی نکرد دیگری نامش را باناسزا  
 بر زبان راند ولی صدائی از او شنیده نشد جمعی  
 بر او هجوم کردند ولی آن مظلوم همچنان  
 ایستاد و چشم بر هم نهاد توجه بحق نمود  
 بود بالاخره ظرفی از نفت آورده بر سرش  
 ریختند و گفتند که گلاب است یکباره چشم  
 بگشود مشتی از نفت برگرفت و بر سر و روی -  
 خویش ریخت و شادی کنان گفت "عجب  
 گلاب نیکوئی است هرچه از دست میرسد  
 خوب است . گرهمه سنگ و گرهمه چوپ است

هرچه از جانب حق است نیکو است "  
 با کبریتی او را برافروختند و هیكلش را  
 مشتمل ساختند فوران آتش بحدی بود که  
 اشرار از او دور گشته میدانی وسیع بهر  
 سوختنش باز گذاشتند عجا آن پروانه شیدائی  
 که نور عشق الهی قلبش را روشن ساخته بود  
 از هیچ عذابی بیم نداشت روی بگردانید و  
 بطرف عکا قبله اهل بها ایستاد و بذکر الهی  
 پرداخت میسوخت و میگذاخت و در حال توجه  
 بجمال اقدس را بهی با محبوبش صحبت میدا  
 و طلب رضایش مینمود و از او میخواست که صبر  
 و شکیبایی باو عنایت فرماید تا در راه عشقش  
 بسوزد و بگذازد آن واله محبت الله لذت  
 سوختن را احساس میگرد و رجا میکرد که بر  
 فوران آتش افزوده گردد تا هر جرعه که از آن  
 برمیکیزد بر قلبی فرو نشیند و آنرا مشتمل  
 ساخته بنور ایمان منور گرداند میگذاخت و  
 بزبان حال میگفت .

خوشا عشق و خوشا عهد خوش عشق

خوشا آغاز سوز و آتش عشق

اگر چه آتش آن آتش افروز

مبادا کم که خوش سوز پست خوش سوز

دشمنان پر کین از سکوت آن سوخته دل چنان

ترس و وحشت فرا گرفته بود که بر خود می لرزیدند

دلیری او باعث اعجاب آنان بود سلاکت و صامت

ایستاده او را نظاره میکردند .

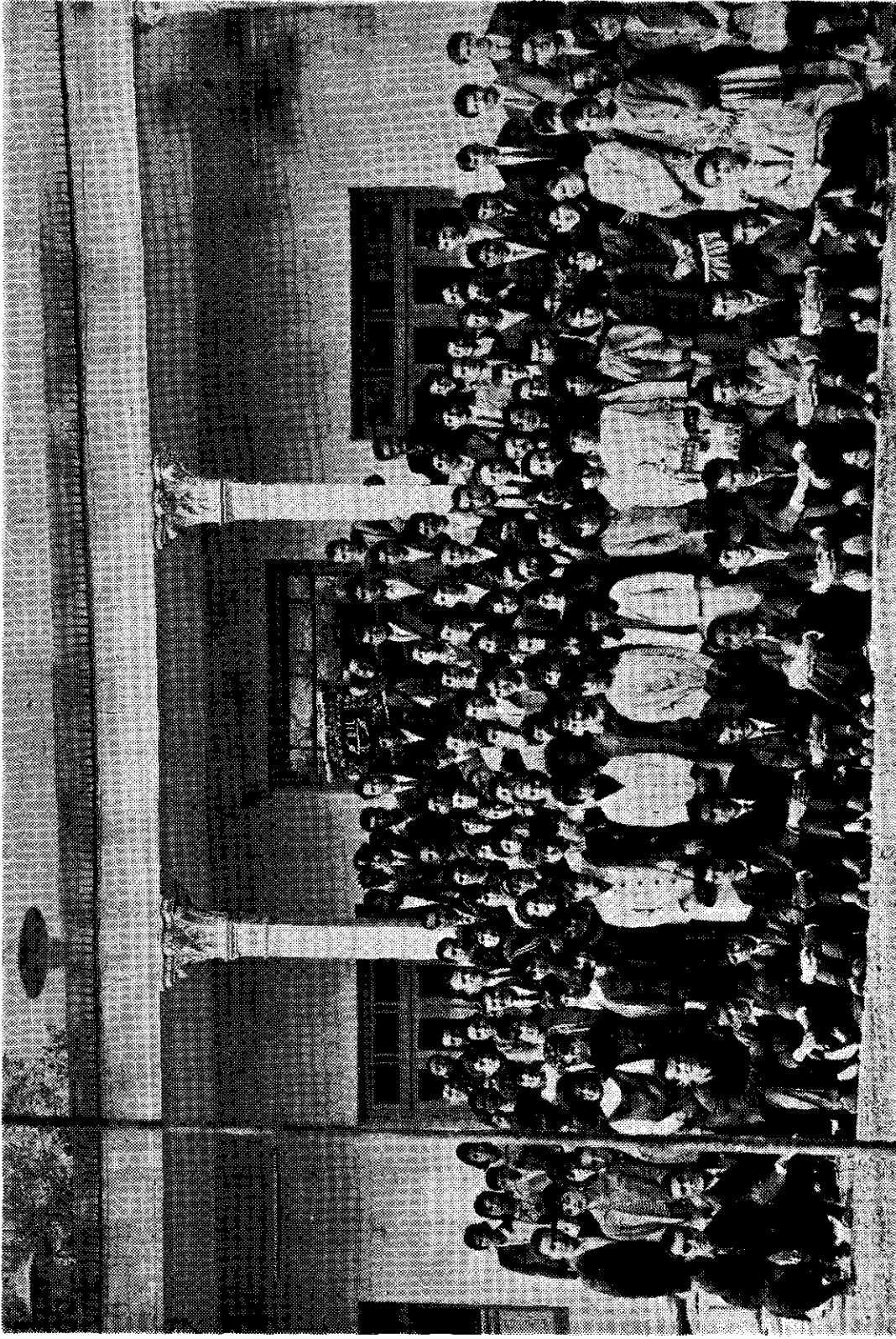
## آهنسنگ بد بیسع

تا آن دم طبیعت هم ساکت بود و پر ظلم و جور آدمیان می اندیشید گوهها و تپه های سرسبز از شدت ظلم تبهکاران در خاموشی فرو رفته بودند ولی ناگه درختان کهن و نهالان جوان بر خود لرزیدند و آه جگر سوز برکشیدند ناله باد در آن قریه بلا انگیز شنیده شد و ذرات آتش را به هوا پرتاب کرد و خیر سوختن آن دل داده ابهی را با طراف منتشر نمود .

آری زمین و آسمان شاهد فریاد اطفال و ضجه زنان مظلوم و همچنین سکوت و استقامت آن فدائی سبیل خدا بودند و بروجودش میبایدند و در دل بر او آفرین میگفتند باز هم بر تعداد فدائیان و سوختگان راه معبود افزوده میگشت آن وجود نازنین میسوخت و میگذاخت تا بالاخره پس از مدتی بطرف جوی آب روید که با چند تیر کارش بساختند و پرنجش خاتمه دادند پس از آن هر یک از اشرار در گوشه خزیدند و از کشتار دیگران چشم پوشیدند گویا آتش ظلم و ستم قلوب پر کینشان را تسکین داد و از اعمال وحشیانه خویش پیمانگ گردیدند غافل از اینکه لکه ننگی بر دامنشان نقش بسته که تا ابد از صفحه تاریخ محو نگردد و قلب سیاهشان برنگ ریگر در نیاید .

... حال اگر این قربانی و تاراجی و تالانی می سرسامانی و اسیری نساء و اطفال و جانفشانی بکمال شادمانی و همچنین در مشهد فدا فریاد (یا بهاء الابهی) و نداء (یاری الاعلی) و صیحه (لاخیرانا الی ربنا لمنقلبون) و نغمه (هل من ناظرین نظرنی) دلیل بر ثبوت و استقامت نه و برهان رسوخ در ایمان نیست و از اعظم دلائل بر صد اقامت و روحانیت و محبت این نفوس مقدسه نه پس دلیل ثبوت و استقامت چیست . . . . .

(مکاتیب حضرت عبدالبهاء ج ۳)



جشن بین المللی جوانان بهائی اصفهان - ۱۲۱ بدیع

# جلسه مدیران آهنگ بدیع در کرج

لجنه مجلله جوانان بهائی کرج با کمک کمیسیون تنظیم پروگرام آن لجنه روز ۱۷ شهر -  
العشیه ۱۲۱ ( ۲۰ مهرماه ۴۳ ) جلسه ای بمنظور آشنائی جوانان با "آهنگ بدیع" و تفهیم  
اهمیت این نشریه در حظیره القدس کرج تشکیل داده بودند .

این جلسه ساعت ۵/۳ بعد از ظهر با شرکت جمعی از جوانان بهائی کرج و نقاط تابعه  
و نمایندگان هیئت تحریریه "آهنگ بدیع" موسسه ملی مطبوعات امری شروع شد و برنامه جالبی  
اجرا گردید .

در گوشه ای از سالن نمایشگاه جالبی از شماره های مختلفه "آهنگ بدیع" و پشت جلد  
های رنگارنگ آن تهیه شده بود که بنحو دلپذیری جلب نظر مینمود .

پس از تلاوت مناجات شروع و بیان خیر مقدم ناظم جلسه منظور از تشکیل این جلسه را  
که عبارت از آشنائی بیشتر با "آهنگ بدیع" و تشویق و ترغیب جوانان به مطالعه این نشریه <sup>بود</sup> بیان  
کرد و سپس از نمایندگان "آهنگ بدیع" موسسه ملی مطبوعات امری تقاضا کرد اگر مایل باشند  
مطالبی اظهار نمایند .

سردبیر آهنگ بدیع طی بیاناتی مراتب امتنان اعضای هیئت تحریریه را از تشکیل چنین  
جلسه ای اظهار و به تفصیل از مشکلاتی که در راه تهیه مطالب و تنظیم شماره های آهنگ بدیع  
و مسائل مربوط به تکثیر و توزیع آن موجود است صحبت کرد و در خاتمه نظر حاضران را بمطالعه  
و ترویج و تعمیم این نشریه بین خانواده های بهائی جلب کرد و از آنان در انجام این مهم  
استمداد نمود .

سپس مدیر فنی آهنگ بدیع احصائیه جالبی از فعالیت های این نشریه که نوزده همین  
سال انتشار خود را میگذراند با اطلاع حضار رسانده این احصائیه حاکی از آن بود که تا کنون  
طی ۲۰۹ شماره تعداد ۵۰۰۹ صفحه و ۲۰۷۱ مقاله و ۹۱۷۷ عکس در "آهنگ بدیع" منتشر شده  
است .

سپس عموم را به مطالعه این نشریه ترغیب کرد و از آنان تقاضا نمود نظرات و پیشنهادات

## آهنگ بدیع

خود را درباره بهبود این نشریه مشروحا مرقوم و به هیئت تحریریه آهنگ بدیع ارسال دارند .  
در این هنگام مدیر عامل موسسه ملی مطبوعات امری از انعقاد چنین جلسه ای اظهار مسرت  
کرد و اهمیت مطالعه و عادت بآن و انس گرفتن با کتب و نشریات امری را تشریح نمود و حضار را به  
اشتراک و مطالعه این نشریه دعوت نمود .

در این هنگام ~~مسئول مالی~~ موسسه ملی مطبوعات از مخان محتنا بهی که از طرف محفل مقدس  
ملی برای نشریات و کتب امری صرف شده و میشود صحبت کرد و از زیانهای که بواسطه عدم استقبال  
احبا از نشریات امری به صندوق محفل وارد میآید یاد کرد .

آنگاه ناظم جلسه اعلام نمود کسانی که مایل باشند این نشریه را مشترك شوند ثبت نام  
بعمل میآید خوشبختانه عده قابل توجهی ( ۲۰ نفر ) دعوت ناظم را اجابت کردند و این رقم به  
نسبت سابق که فقط ۸ نفر بود امید بخش و قابل توجه بود . پس از انجام تنفس و پذیرائی برنا  
جالبی تحت عنوان ( مقایسه آهنگ بدیع با نشریات غیر امری ) توسط دو نفر از جوانان اجرا  
گردید . در وقتشور عموم از تشکیل چنین جلسه ای از لجنه جوانان بهائی کرج تقدیر کردند  
و توصیه نمودند که نظایر این جلسه در سایر مراکز و قسمت های امری تشکیل شود . سپس مسابقه ای  
از مطالب آهنگ بدیع استخراج و تنظیم شده بود اجرا گردید و در پایان در حالیکه نتایج بسیار  
مطلوبی گرفته شده بود جلسه خاتمه یافت .

× × ×

هیئت تحریریه " آهنگ بدیع " ضمن آرزوی موفقیت برای لجنه مجله جوانان بهائی کرج و  
کمیسیون محترم تنظیم پرگرام آن لجنه امیدوار است در سایر مراکز امری نظایر چنین جلسه ای  
برای معرفی این نشریه بمصوم احبا تشکیل شود و نتایج مفیده حاصل گردد .

" . . . و اما در خصوص اشتراك بمجلات امریه از فرائض احبای الهی آنست  
که بتمام قوی تقویت و معاونت این مجلات بهائی را نمایند و در صورت  
استطاعت احبا جمعاً و رسماً بواسطه محفل روحانی خویش اشتراك باین  
مجلات کنند . . . . . "

( از توفیق مبارك مورخه یکم جنواری ۱۹۲۳ )

پس این زندگی می‌کنیم عرض کردم تنها بخاطر حضرت ورقه مبارکه بوده است که باین جمعیت اجازه فرموده اند تا در قصر بخوابند فرمودند حضرت ولی امرالله با زحمت زیاد قصر مبارک را تزئین و مفروش کرده اند اگر من در قصر بمانم از عکا احباب و اغیار بدیدن من می آیند مرمرهای قصر کثیف میشود پنج روز متمادی در ساختمانهای طبقه پائین ماندند در این مدت جمعیت زیادی از عکا بدیدن حضرت خانم آمدند و پذیرائی شدند . دو روز بعد از مراجعت حضرت خانم حضرت ولی امرالله بقصر تشریف آورده فرمودند " بحضرت خانم در این چند روزه خوش گذشت؟ " . . . " عرض شد بلی ولكن همیشه این جمله را تکرار میفرمودند :

" یا حضرت بهاء الله حضرت ولی امرالله صدمه بخود میزنند " هیگل مبارک در حالیکه روی چمنهای زمردی قصر قدم میزدند توجه مبارک را بطرف بنده نموده فرمودند " حضرت خانم میل مبارکشان اینست که اوقاتم بخوشی و راحتی بگذرد ولی من از طرف سه مولا یم مأموریتی دارم تا امور مهمه امرالله را انجام دهم . . . "

#### پیاره ای نکات در تربیت نونهالان بقیه از ص ۲۲۴

مثل مجسمه ای بیحرکت بنشینند و دستورات پدر و مادر و معلم را بی چون و چرا اطاعت کنند در صورتی که روانشناسی تربیتی امروز خلاف این امر اثبات کرده است و میگوید اگر طفلی دارای خصوصیات فوق الذکر باشد روحاً و جسماً مریض و علیل است .  
مقتضای سنین اولیه زندگی شور و شوق و تحرک است که چون نیروی برق در عروق و شریان کودکان و نوجوانان جریان و سریان دارد .

در میدان دادن به اطفال حد اعتدال را نباید فراموش کرد و همانطور که محدود ساختن کودکان آنرا بی شخصیت ترسو و اتکالی بار میآورد دادن آزادی نامحدود و بی قید و شرط نیز بطوریکه تجربیات علمای علوم تربیتی تأیید کرده است اطفال راه بی بند و باری خود سری و غالباً - لجبازی و انحراف سوق میدهد . با توجه بمحیط اخلاقی کنونی جهان باید در عین اینکه قوای محرکه کودکان خود را بر راههای صحیح هدایت میکنیم و با فعالیتهای مفید و تقاضاهای مشروع آنان موافقت می‌نمائیم در مقابل در برابر خود سری ها و توقعات بیجا و بیمورد آزادیهای بی قید و شرط و تقاضاهای غیر منطقی آنان بشدت ایستادگی کنیم و آنرا افرادی باشخصیت و تابع نظم و انضباط واقع بین و بالاتر از همه مؤمن و ممتقد به مبادی سامیه امرنازنین بهائی بار آوریم .  
اگر در اینراه حد اعتدال مراعات شود مسلماً اطفال و جوانان مادر آتیه زنان و مردانی مؤمن معتدل با شخصیت و واقع بین خواهند شد که وجودشان خود و خانواده و جامعه مفید و موثر خواهد بود .